



The Quarterly Journal of Lesān-E Mobeen
(Research in Arabic Literature)

Print ISSN: 2355-8002
Online ISSN: 2676-3516



Vol. 12, New Series, No.41, Autumn 2020

Psychological Realism in the “Infertile” Short Story by Mikhail Naimy

Zahra Mahdavi Mehr

*Ph.D. Student of Arabic Language and Literature, Kharazmi University,
Tehran(zahra.mahdavimehr@gmail.com)*

Hooman Nazemian

Associate Professor of Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Tehran

Received on: 27/04/2020

DOI: 10.30479/Im.2020.13176.3016

Accepted on: 05/09/2020

© xxxx Imam Khomeini International University. All rights reserved.

Abstract

Psychological realism is closely related to psychology and philosophy. It seeks to penetrate the mind and within the characters and analyze the causes of their behavior by choosing a social, political, or familial issue. This doctrine took a widespread form in the West and then found its way into other countries' literature, including the Arabic countries. Mikhail Naimy, a famous and contemporary Arab writer, has tried to reflect the people's problems and social, religious, cultural in most of his stories because of living and studying in the West and influenced by western literature. “Infertile” is one of his best short stories, which, according to the most critics, is at a higher level than his other stories in terms of the technical principles of storytelling. The present study has investigated the realistic components in this story by descriptive and analytical methodology. The most important of them are realistic theme, third-person narration, pay attention to the time and place, choose real characters, illustration, and detailed description of the characters' moods and feelings. It has been concluded that Mikhail's realism can be known as a kind of psychological realism. He has tried to analyze the causes of the events and happenings of the story by dealing with the inner feelings, conflicts and contradictions of the characters as well as their religious and social beliefs.

Keywords: Mikhail Naimy, Short story, the “Infertile” story, Realism, Psychological realism

رنالیسم روانشناختی در داستان کوتاه «نازا» نوشته میخائیل نعیمه*

زهره مهدوی مهر، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، تهران

هومن ناظمیان، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، تهران

چکیده

رنالیسم روانشناختی، که ارتباطی تنگاتنگ با علم روانشناسی و فلسفه دارد، با انتخاب یک موضوع اجتماعی، سیاسی یا خانوادگی تلاش می‌کند به ذهن و درون شخصیت‌ها نفوذ کرده و علل رفتارهای آنها را تحلیل کند. این مکتب ابتدا در غرب شکل گرفت و پس از آن به ادبیات کشورهای دیگر و از جمله عربی راه یافت. میخائیل نعیمه، از نویسندگان معروف و معاصر عرب به سبب زندگی و تحصیل در غرب و به تأثیر از ادبیات غربی، در اکثر آثارش به مشکلات مردم و مسائل اجتماعی، اعتقادی، دینی و فرهنگی پرداخته است. داستان «نازا» یکی از بهترین داستان‌های کوتاه اوست که به اعتقاد اکثر منتقدان، از لحاظ رعایت اصول فنی داستان‌نویسی نسبت به داستان‌های دیگر او در سطح بالاتری قرار دارد. پژوهش حاضر با شیوه توصیفی - تحلیلی، مؤلفه‌های رنالیستی را در این داستان بررسی کرده است که مهمترین آنها عبارتند از: درونمایه رنالیستی، زاویه دید دانای کل، توجه به عنصر زمان و مکان، انتخاب شخصیت‌های واقعی، تصویرپردازی و توصیف دقیق و جزئی حالات و احساسات شخصیت‌ها. این پژوهش به این نتیجه رسیده است که رنالیسم نعیمه در این داستان، از نوع رنالیسم روانشناختی است؛ زیرا او تلاش کرده است با پرداختن به احساسات، کشمکش‌ها و تناقض‌های درونی شخصیت‌ها و نیز باورهای دینی و اجتماعی آنها علت وقایع و حوادث داستان را تحلیل کند.

کلمات کلیدی: میخائیل نعیمه، داستان کوتاه، داستان «نازا»، رنالیسم، رنالیسم روانشناختی

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۲/۲۳ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۵/۰۵

- نشانی پست الکترونیکی (نویسنده مسؤول): zahra.mahdavimehr@gmail.com

- شناسه دیجیتال (DOI): 10.30479/lm.2020.13176.3016

۱- مقدمه

مکتب رئالیسم یا واقع‌گرایی، بیان صادقانه حقیقی از اوضاع اجتماعی و بحران‌های کشورهای اروپایی بود و به دنبال تحولات سیاسی و اجتماعی در غرب، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به وجود آمد. این مکتب به ادبیات نیز راه یافت و نویسندگان نیز به موضوعات واقع‌گرایانه در آثار خود روی آوردند و از مکتب رومانسیسم که تسلط تخیل بر واقعیت بود، فاصله گرفتند. مکتب رئالیسم به دنبال رومانسیسم اجتماعی که خود تا حد زیادی سبب تضعیف رومانسیسم احساسی شده بود، پدید آمد. نویسندگان این مکتب تلاش می‌کردند که به واقعیت‌های زندگی مردم و جامعه بپردازند تا بتوانند ضعف‌های آن را اصلاح کنند. (سید حسینی، ۱۳۸۷: ۱/۲۷۰-۲۷۵) داستان‌های رئالیستی به انواع مختلف تقسیم می‌شوند که عبارتند از: رئالیسم بورژوا، انتقادی، سوسیالیستی، جادویی و روانشناختی. رئالیسم روانشناختی با انتخاب یک موضوع اجتماعی، سیاسی یا خانوادگی تلاش می‌کند به ذهن و درون شخصیت‌ها نفوذ کرده و علل رفتارهای آنها را تحلیل کند. این مکتب در غرب شکل گسترده‌ای به خود گرفت و نویسندگان مشهور بسیاری به آن پرداختند که از مهمترین آنها، رمان «جنایت و مکافات» اثر داستایوفسکی است. پس از آن به ادبیات کشورهای دیگر نیز راه یافت. «میخائیل نعیمه»، از نویسندگان بزرگ معاصر عرب، بیست سال از عمر خود را در آمریکا گذراند و علاوه بر زبان انگلیسی به سبب تحصیل در روسیه و فرانسه به زبان‌های روسی و فرانسوی نیز کاملاً آشنا بود و به طور ویژه‌ای از ادبیات روسی تأثیر بسیاری گرفته بود.

نعیمه جزء نویسندگان مهاجر بود. کسانی که در اثر مشکلاتی چون فقر اقتصادی، تفرقه‌های سیاسی، درگیری‌های قومی و مذهبی و با آرزوی رسیدن به جهانی آزاد، به کشورهایی همچون آمریکا، برزیل و... سفر کردند. این گروه از ادبا دو جمعیت ادبی بزرگ به نام‌های انجمن قلم را در نیویورک و گروه اندلس را در برزیل به وجود آوردند. نعیمه مشاور انجمن قلم بود. اعضای انجمن قلم میل فراوانی به نوگرایی در ادبیات چه از لحاظ موضوعی و چه از لحاظ ساختاری داشتند و تلاش می‌کردند به مسائل جامعه انسانی و واقعیت‌ها بپردازند (خفاجی، ۱۹۷۳: ۸۳-۹۱). نعیمه معتقد بود که ادبیات در زندگی و زندگی در ادبیات انعکاس می‌یابد (نعیمه، ۱۹۸۷: ۳/۳۵۷). بسیاری از داستان‌های او مخصوصاً آنهایی که در مهاجر نوشته است دارای مؤلفه‌های رئالیستی است و مسائل اجتماعی، اعتقادی، دینی و فرهنگی را منعکس می‌کند.

شفیع السید معتقد است که داستان «نازا» از کتاب «یکی بود یکی نبود» یکی از بهترین داستان‌های کوتاه میخائیل نعیمه است که دارای اصول فنی داستان کوتاه است و به اعتقاد اکثر منتقدان، از لحاظ

رعایت اصول فنی داستان‌نویسی نسبت به داستان‌های دیگر او در سطح بالاتری قرار دارد و به دلیل نگارش این داستان و داستان «سال جدید آن روستا» که در این کتاب آمده است، نعیمه را «مویاسان»^۱ عرب نامیده‌اند (السید، ۱۹۹۴: ۲۳۵-۲۳۷).

از این رو پژوهش حاضر با انتخاب داستان «نازا» و بررسی آن، در صدد پاسخ به پرسش‌های زیر است:

- گرایش نعیمه به رئالیسم در داستان «نازا» از چه عواملی نشأت گرفته است؟
- چه مؤلفه‌های رئالیستی و رئالیسم روانشناختی در داستان «نازا» وجود دارد؟

۱-۱- پیشینه پژوهش

درباره نعیمه و آثار او پژوهش‌های بسیاری انجام شده است که پژوهش‌گران در آن‌ها به معرفی نعیمه و بررسی آثار، دیدگاه‌ها و افکار وی پرداخته‌اند. مهمترین آن‌ها که با مجموعه داستانی «یکی بود یکی نبود» ارتباط دارند، عبارتند از:

- مهدوی مهر، زهرا (۱۳۸۷)، در پایان‌نامه «ترجمه و نقد کتاب «کان ما کان» اثر میخائیل نعیمه»، دانشگاه تهران، به ترجمه کتاب و بررسی داستان‌های آن پرداخته است.

- زالی، مریم (۱۳۹۰)، در پایان‌نامه «بررسی مهمترین آثار ادبی میخائیل نعیمه»، دانشگاه گیلان، به بررسی مفهومی و اسلوبی چند کتاب از نعیمه از جمله «اکابر»، «ابوبطه»، «کان ما کان» و برخی اشعار نعیمه پرداخته و عقاید و اسلوب او را تحلیل کرده است.

- زارع، معصومه (۱۳۹۴)، در مقاله «کارکرد دیالکتیک «بود» و «نبود» در مجموعه «یکی بود یکی نبود» جمالزاده و میخائیل نعیمه»، فصلنامه مطالعات نقد ادبی، ش ۴۰، با بررسی تضاد معنایی موجود در دو اصطلاح «بود» و «نبود»، عناصر داستانی و واقع‌گرایی را در داستان‌های این دو مجموعه بررسی کرده است.

- گودرزی لمراسکی، حسن و خرمیان، فاطمه (۱۳۹۵)، در مقاله «أنماط التداعي الطليق في قصة «ساعة الكوكو» القصيرة من مجموعة «كان ما كان»، فصلنامه «دراسات في اللغة العربية وآدابها»، ش ۲۴، با استفاده از اصول تشابه، تجاور و تضاد، زمینه‌های تداعی معنایی را در داستان «ساعت کوکو» از مجموعه «یکی بود یکی نبود» بررسی و تحلیل کرده‌اند.

علی‌رغم پژوهش‌های فراوانی که درباره نعیمه انجام شده است اما تاکنون به بررسی رئالیسم در آثار او پرداخته نشده و حتی پژوهش مستقلی در حوزه رئالیسم روانشناختی در ادبیات داستانی عربی نیز انجام نشده است. لذا پژوهش حاضر در نوع خود جدید بوده و با پژوهش‌های انجام شده کاملاً متفاوت

است. این پژوهش، مؤلفه‌های رئالیستی را در داستان «نازا» مورد بررسی قرار داده و رئالیسم روانشناختی را در آن تحلیل کرده است.

۲- علل ظهور رئالیسم در آثار نعیمه

ادبیات واقع‌گرا، موضوع خود را از جامعه معاصر و رویدادهای آن می‌گیرد. هدف واقع‌گرایان، حل مشکلات اجتماعی از طریق ادبیات است. البته بازتاب‌های این نوع توجه به مسائل اجتماعی و شخصیت‌های انسانی در آثار نویسندگان، متفاوت است و منتقدان، داستانهای واقع‌گرایانه را متناسب با گرایش آنها به رئالیسم بورژوا، انتقادی، سوسیالیستی، روانشناختی و جادویی تقسیم کرده‌اند. رئالیسم بورژوا دلبسته وضع موجود است و ترقی سرمایه‌داری را شکل طبیعی تکامل اجتماعی می‌پندارد و هیچ کوششی برای مطالعه زندگی در جریان تحول و دگرگونی‌هایش نمی‌کند. رئالیسم انتقادی در سده بیستم و با هرچه بیشتر شدن شکاف میان فرد و جامعه و زوال همه‌جانبه اخلاقی و اجتماعی نظام سرمایه‌داری، ظهور یافت. نویسندگان به حوادث پیرامون خود واکنش منفی و انتقادی نشان می‌دهند و شخصیت‌های داستان‌هایشان را بیشتر از افراد منزوی انتخاب می‌کنند. واقعیتی که در رئالیسم سوسیالیستی عرضه می‌شود در جهت آرمان سیاسی و پی‌ریزی جامعه‌ای سوسیالیستی و بی‌طبقه است و بسیار به مرز ایدئالیسم و آرمان‌گرایی نزدیک است و گاه واقعیت‌ها را به شکلی تحریف‌یافته ارائه می‌دهد. رئالیسم روانشناختی ریشه عوامل عینی را به مسائل درونی و ذهنی شخصیت‌ها مربوط می‌داند. رئالیسم جادویی، مجموعه‌ای از حوادث غریب و شگفتی‌آور را در متن واقعیات ملموس توصیف می‌کند (خاتمی و تقوی، ۱۳۸۵: ۱۰۵-۱۰۸). تلفیق خیال و واقعیت، فضای ترس و وهم، حوادث شگفت، توصیفات سوررئالیستی و استفاده از افسانه و اسطوره و عناصر سحرآمیز آن از مؤلفه‌های اصلی رئالیسم جادویی به شمار می‌آیند (نصیری و مصطفوی، ۱۳۹۵: ۱۵۶).

نعیمه در اکثر آثارش تلاش کرده است مشکلات مردم، مسائل اجتماعی، اعتقادی، دینی و فرهنگی را منعکس نماید. او معتقد بود که هدف اول و آخر در ادبیات باید انسان باشد (نعیمه، ۱۹۸۹: ۲۵)، و وظیفه ادبیات این است که از نیازهای انسان و حالاتش، بیان زیبا و صادقانه‌ای ارائه دهد که انسان را در فهم ذات خویش و درک هدف وجودیش یاری رسانده و راه را برای رسیدن به هدفش هموار نماید (نعیمه، ۱۹۸۵: ۴۵). او از زمان تحصیل در دارالمعلمین روسی، به تفاوت عظیمی که میان آثار عربی و روسی وجود داشت، پی برد و خصوصاً تحت تأثیر فراوان آثار تولستوی و داستایوفسکی قرار گرفت.

ادبیات عربی در آن زمان تنها در یک چهارچوب تقلیدی و به دور از حقایق جامعه و مشکلات آن بود؛ اما ادبیات روسی، منعکس‌کننده مشکلات حاکم بر جامعه بود. نعیمه به عظمت نویسندگان روسی اشاره می‌کند و در صحبت از داستایوفسکی می‌گوید: «اگر سپاهی از مردان دین، روانشناسان و جامعه‌شناسان جمع شوند، نمی‌توانند برای ما، رمانی همچون «برادران کارامازوف» داستایوفسکی بنویسند»

(الفخوری، ۱۹۸۶: ۲۴-۲۶). او دربارهٔ تولستوی نیز گفته است: «تولستوی بزرگ است چون دردها و آرزوهای ملتش و همچنین دردها و آرزوهای همه ملت‌های روی زمین را بیان می‌کرد» (نعیمه، ۱۹۸۳: ۱۵). او معتقد بود که ادبیات روسی در قرن گذشته، در قلهٔ ادبیات جهان، قرار داشته است (نعیمه، ۱۹۸۹: ۳۳).

از آنجا که نعیمه داستانهای مجموعه «یکی بود یکی نبود» را در مهجر و حدوداً دو یا سه سال پس از بازگشت از روسیه نوشت، به همین دلیل تأثیرپذیری او از داستان‌های روسی که بر تحلیل احساسات درونی استوار است در این کتاب دیده می‌شود. اطناب و تفصیل در تحلیل، اغراق در بیان هیجان‌های روحی، دقت در توصیف، تصویر و اشاره به جزئیات، از تأثیرات اسلوب روسی بر داستان‌های این کتاب هستند. او خود اعتراف می‌کند که تأثیرپذیریش از ادبیات روسی به مراتب بیش از ادبیات آمریکایی بوده است (السید، ۱۹۹۴: ۳۸-۴۵).

از سوی دیگر، نعیمه عقاید خاصی نسبت به مرگ، زندگی پس از آن، وجود و هستی داشت؛ به طوری که زندگی پس از مرگ و وحدت وجود، دو محور اساسی را در آثار وی تشکیل می‌دهند. او از کودکی سؤالات فراوانی دربارهٔ این موضوعات داشت و همواره به مطالعه کتاب‌های مختلف در این زمینه می‌پرداخت و این مطالعات در زمان اقامت وی در روسیه به اوج خود رسید. آثار تولستوی و داستایوفسکی تأثیر فراوانی بر نعیمه گذاشت؛ زیرا تولستوی که از بزرگترین نویسندگان رئالیسم در روسیه به شمار می‌آید در سراسر زندگی خود تحت تأثیر ژان ژاک روسو بود و راه حل مشکلات اجتماعی را در نصایح و مواعظ اخلاقی و توسل به انجیل می‌دید. داستایوفسکی نیز استعداد سرشار و قدرت عظیمی در تحلیل حالات روانی داشت و تناقضات روحی انسانها را توصیف می‌کرد. نعیمه همچنین به تناسخ ایمان داشت و معتقد بود که این اعتقاد، قادر به حل ابهامات مرگ و خیر و شر است (سید حسینی ۱۳۸۷، ۳۰۰/۱-۳۰۱؛ السید ۱۹۹۴: ۴۶-۴۹). سید علی ابراهیم، دربارهٔ او گفته است: «میخائیل همچون یک فیلسوف به زندگی می‌نگریست. او می‌گفت زندگی انسان بر روی زمین یک مستی دائم است و به جز عدهٔ کمی از مردم قبل از مرگ، از این مستی بیرون نمی‌آیند و بیدار نمی‌شوند و این کلامش اشاره به این سخن پیامبر دارد که فرمود: مردم در خوابند، وقتی می‌میرند بیدار می‌شوند» (ابراهیم، ۱۹۷۴: ۲۰۶-۲۰۷).

بنابراین می‌توان گفت که اعتقادات فلسفی و دینی نعیمه و تأثیرپذیری فراوان او از فلسفهٔ تولستوی و داستایوفسکی در گرایش او به سبک رئالیستی، مؤثر بوده است؛ به طوری که همواره سعی در دعوت به اصلاح درون انسان‌ها و جامعه‌ای که در آن می‌زیست داشت و وظیفهٔ ادبیات را منحصر به این امر می‌دانست.

نعیمه دارای سه مجموعه داستان کوتاه است: «یکی بود یکی نبود» (کان ما کان)، «بزرگان» (اکابر) و «ابوبطه» که در مجموع شامل ۳۸ داستان کوتاه هست. مجموعه «یکی بود یکی نبود» شامل ۶ داستان کوتاه است که آنها را در مهجر نوشت و عبارتند از: «ساعة الكوكو»، «سنتها الجديدة»، «العافر»، «الذخيرة»، «سعادة البیک» و «شورتی».

او داستان‌های «یکی بود یکی نبود» را بین سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۵، ابتدا در مجلات منتشر کرد و در سال ۱۹۳۷ همه را در یک کتاب با عنوان «کان ما کان» گرد آورد. از تاریخ‌هایی که در پایان داستان‌های او نوشته شده‌اند می‌توان دریافت که داستان «سال جدید آن روستا» اولین داستان کوتاه او بوده است. این داستان در سال ۱۹۱۴ و داستان «نازا» نیز در سال ۱۹۱۵ منتشر شد. این تاریخ‌ها نشان می‌دهد که این سال‌ها نسبت به زمان پیدایش داستان کوتاه اندکی زود بوده است؛ به همین دلیل، عده‌ای نعیمه را پیشکسوت داستان کوتاه دانسته‌اند (السید، ۱۹۹۴: ۲۳۵-۲۳۷).

داستان «نازا» از بهترین و طولانی‌ترین داستان‌های کوتاه نعیمه است. او در این داستان، از همه عناصر فنی و ادبی بهره می‌گیرد تا احساسات خواننده را برانگیزاند و روح او را با فضای داستان مأنوس سازد. محمد یوسف نجم در کتاب «القصة فی الأدب العربی الحدیث» می‌گوید: «شاید گامی که نعیمه در داستان «نازا» برداشت همان چیزی بود که ادبیات ما در زمینه داستان کوتاه به آن نیاز داشت تا شکوفا شده و شرایط و خصوصیات فنی صحیح قصه در آن به تکامل برسد» (به نقل از: السید، ۱۹۹۴: ۲۳۷).

۴- مؤلفه‌های رئالیستی در داستان «نازا»

پایبندی نعیمه به رئالیسم و خصوصاً رئالیسم روانشناختی در داستان «نازا» دیده می‌شود. این داستان، با ازدواج «جمیله» و «عزیز» آغاز می‌شود که هر دوی آنها در میان اطرافیان خود بی‌نظیر و دارای خصوصیات ویژه‌ای بودند و ازدواج آنها تا مدت‌ها نقل قول همه مجالس می‌شود. آنها زندگی عاشقانه-ای را آغاز می‌کنند؛ تا حدی که همه به آنها حسادت می‌کنند؛ اما به تدریج به دلیل آنکه صاحب فرزندی نمی‌شوند، زندگی عاشقانه‌شان به سردی می‌گراید. همه اطرافیان، عروس یعنی «جمیله» را مقصر می‌دانند و با او بدرفتاری می‌کنند. این انتظار ده سال طول می‌کشد و بعد از ده سال، او حامله می‌شود و همسر و اطرافیان به مهربانی گذشته باز می‌گردند؛ اما «جمیله» به طور ناگهانی خودکشی می‌کند و در نامه‌ای خطاب به «عزیز»، او را آگاه می‌سازد فرزندی که در رحم دارد متعلق به او نیست.

۱-۴- درونمایه داستان

درون‌مایه، مفهوم کلی داستان است که منظور اصلی داستان را بیان می‌کند. این داستان دارای درونمایه رئالیستی است؛ زیرا ادبیات رئالیستی به مشکلات اجتماعی و انسانی که در واقعیت جامعه وجود دارند

می‌پردازد و آنها را تحلیل می‌کند. در این داستان نیز یک مشکل خانوادگی که بچه‌دار نشدن یا نازا بودن است مطرح می‌شود. اما نعیمه در خلال جریان‌های داستان، به آداب و رسوم، عقاید و فرهنگ‌های غلطی که میان عرب رایج بوده است، اشاره می‌کند و در صدد نقد آنها برمی‌آید. مثلاً اینکه علت بچه‌دار نشدن را تنها به زن نسبت می‌داده‌اند؛ علاقه و آفری به فرزند پسر داشته‌اند و یا برای زن ارزشی قائل نبوده‌اند. با اینکه به نظر می‌رسد این مشکل، خانوادگی است و ممکن است تنها بر روابط خانوادگی تأثیر بگذارد؛ اما از خلال پرداختن به این موضوع، به تأثیرات منفی آن بر روابط اجتماعی شخصیت‌های داستان و همچنین تأثیر آن بر اعتقادات دینی و مذهبی آنها اشاره می‌شود؛ به طوری که شخصیت‌های داستان که در آغاز، انسان‌های شریف و معتقدی هستند، با ظهور این مشکل به تدریج نسبت به مسائل اعتقادی دچار شک و تردید و حتی انکار می‌شوند.

۲-۴- زمان و مکان

توجه به عنصر مکان و زمان از ویژگی‌های مهم داستان‌های رئالیستی است. در این داستان‌ها زمان با ذکر دقیق تاریخ وقوع حادثه برجسته می‌شود و داستان از یک الگوی زمانی پیروی می‌کند. به گونه‌ای که داستان از یک نقطه شروع و به یک نقطه ختم می‌شود. حتی اگر نویسنده از شیوه بازگشت به گذشته استفاده کند؛ خط زمان در داستان گم نمی‌شود. مکان نیز در داستان‌های رئالیستی با جزئیات کامل وصف می‌شود (رضایی و رستمی، ۱۳۹۱: ۲۱).

در داستان «نازا» نیز توجه به عنصر مکان و زمان کاملاً ملموس است. وقایع داستان بر حسب ترتیب و توالی زمانی به پیش می‌روند و به عبارت دیگر، داستان، پیرنگی خطی دارد. داستان در روستای «ع» در لبنان اتفاق می‌افتد. شاید هدف نویسنده از عدم ذکر نام روستا این باشد که می‌خواهد بگوید این داستان یک داستان کاملاً واقعی است و یا این که این مشکل یک مشکل عمومی است و در همه جا دیده می‌شود. تاریخ روز عروسی که روز دهم ماه می سال ۱۹۰۰ و تاریخ وفات «جمیله» که ده سال بعد، در دهم ماه می سال ۱۹۱۱ اتفاق می‌افتد، دقیقاً در داستان ذکر می‌شوند. همچنین مکان عروسی، سفر به شام، زحله و بیروت و مکان مرگ «جمیله» که زیر درخت بلوط است، دقیقاً توصیف می‌شوند. شروع داستان در یک مکان عمومی نیز نشان از رویکرد اجتماعی این داستان دارد و از خصوصیات داستان‌های رئالیسم است.

۳-۴- تصویرپردازی

تصاویری که نویسنده واقع‌گرا می‌آفریند برای مخاطب ملموس و پذیرفتنی و به واقعیت بسیار نزدیک است. او صحنه‌ها و وقایع را با جزئیات کامل شرح می‌دهد تا خواننده با قهرمانان و وضعیت روحی

آن‌ها بیشتر آشنا شده و بتواند به چرایی حوادث پی‌برد. «در داستان‌های رئالیستی از تصاویر دیداری و بساواپی و نمای درشت (close up) در توصیف صحنه‌ها و مکان‌ها استفاده می‌شود» (لاج و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۹).

توصیف مکان‌ها، شخصیت‌ها، حالت‌ها و احساسات که به تفصیل و در بیشتر اوقات با تشبیهات متعدد همراه شده‌اند، از جنبه‌های رئالیستی این داستان است. توصیف مراسم ازدواج «عزیز» و «جمیله» و وصف ویژگی‌های ظاهری آن‌ها در صحنه آغازین داستان گواه این مدعاست. در این میان توصیف طبیعت بیلاقی، کوهستانی و روستایی لبنان که نعمه خود فرزند آنجا بوده است، بر واقعی بودن داستان می‌افزاید. نویسنده با این توصیفات در صدد داستان را تا حد زیادی واقعی جلوه دهد.

۴-۴- زاویه دید

زاویه دید یعنی داستان از زبان چه کسی نوشته می‌شود. به عبارت دیگر یعنی شیوه روایت داستان. زاویه دید در داستان‌های رئالیستی معمولاً سوم شخص است. برخی نیز معتقدند که روایت دانای کل (سوم شخص نامحدود)، میزان واقع‌گرایی داستان را بالاتر می‌برد؛ زیرا احاطه راوی بر زوایای گوناگون حوادث و شخصیت‌ها بیشتر می‌شود (رضایی و رستمی، ۱۳۹۱: ۲۰).

این داستان نیز با راوی سوم شخص به شیوه دانای کل روایت می‌شود و اطلاعات جامعی درباره جنبه‌های مختلف داستان، احساسات درونی شخصیت‌ها و تمام صحنه‌ها، بحث‌ها و گفتگوها به دست می‌دهد؛ به گونه‌ای که خواننده احاطه کاملی بر تمام زوایای داستان می‌یابد. روایت داستان به شیوه دانای کل، رئالیسم روانشناختی را در این داستان تقویت می‌کند؛ زیرا راوی دانای کل نه تنها اطلاعات کاملی درباره شخصیت‌های داستان و گذشته آنها دارد بلکه به ذهن شخصیت‌ها نفوذ کرده و افکار و احساسات درونی آنها را به خواننده منتقل می‌کند. این موضوع مخصوصاً در بیان احساسات درونی شخصیت اول داستان در قسمتهای مختلف داستان دیده می‌شود. راوی، احساسات درونی «جمیله» را نسبت به واکنشهای اطرافیان، پیش از بارداریش و پس از آن به صورت دقیق و جزئی بیان می‌کند.

۴-۵- شخصیت‌پردازی

نویسنده رئالیست، قهرمان خود را از میان مردم و از هر محیطی که بخواهد انتخاب می‌کند. این فرد در عین حال نماینده هموعان خویش و وابسته به اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند. این فرد ممکن است نمونه برجسته‌ای از یک عده مردم باشد ولی فردی مشخص و غیر عادی نیست. نویسنده تلاش می‌کند با استفاده از تأثیر محیط و اجتماع خارج و وضع روحی قهرمان خود، روابط طبیعی را که در لابه‌لای حوادث وجود دارد نشان دهد (سید حسینی، ۱۳۸۷: ۱ / ۲۸۱-۲۸۲).

شخصیت‌های داستان «نازا» همگی از انسان‌های خوب، شریف و از طبقه بالای جامعه‌اند. شخصیت‌های اصلی این داستان، «جمیله» و «عزیز» هستند که در اثر تعامل آن‌ها با یکدیگر و با شخصیت‌های دیگر داستان به احساسات، ویژگی‌ها و مشکلاتی که برای آنها به وجود می‌آید، اشاره می‌شود.

هر چند که در داستان‌های رئالیستی شخصیت‌ها بیشتر از طبقه فرودست جامعه‌اند؛ اما شخصیت‌های اصلی این داستان از طبقه سرمایه‌داری هستند. طبقه‌ای که مکتب رمانتیسم از زمان پیدایش، به آن توجه بسیاری نشان داد. طبقات سرمایه‌داری کسانی هستند که تحمل روبه‌رو شدن با واقعیت و غلبه بر آن را ندارند و ترجیح می‌دهند از مشکلات فرار کنند (السید، ۱۹۹۴: ۲۳۹). این امر نشان از آن دارد که رئالیسم در بسیاری از جنبه‌های خود از رمانتیسم جدا نشد و در حقیقت، رئالیسم ادامه طبیعی رمانتیسم بوده است و نمی‌توان رئالیسم و رمانتیسم را به عنوان دو مکتب «واقعی» و «غیر واقعی» در برابر هم قرار داد (سید حسینی، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۸۰).

علاوه بر «جمیله» و «عزیز» که دو شخصیت اصلی داستان هستند شخصیت‌های دیگری همچون مادر عزیز، پدر عزیز، مادر جمیله و کشیش پولس نیز در داستان حضور دارند که هر کدام قسمت اندکی از داستان را به خود اختصاص می‌دهند. شخصیت اصلی، مانند قهرمان بسیاری از داستان‌های رئالیستی با شخصیت‌های دیگر متفاوت است. ارزش‌های او با ارزش‌های عمومی جامعه در تضاد است و به چیزهای عمیق‌تری می‌اندیشد که دیگران به آن‌ها فکر نمی‌کنند. او بر خلاف دیگران معتقد است خوشبختی زندگی تنها به فرزند نیست. او افکار خود را برتر از افکار دیگران می‌داند. بر خلاف زنان دیگر علاقه‌ای به طلا و جواهرات گران‌قیمت ندارد و هرچند در ظاهر مخالفتی با دیگران نمی‌کند اما در سرتاسر داستان شاهد کشمکش‌های درونی وی هستیم که گاه به صورت تک‌گویی‌های درونی در داستان نشان داده می‌شوند.

۵- نشانه‌های رئالیسم روانشناختی در داستان «نازا»

رئالیسم روانی یا روانشناختی که از رئالیسم هستی‌شناسی در فلسفه گرفته شده است تلاش می‌کند واقعیت‌ها را از اعتبارات و وهمیات تمییز دهد. این رئالیسم در مقابل شک‌گرایی و ایدئالیسم هستی-شناختی قرار می‌گیرد که منکر وجود واقعیات بیرونی بوده و مدعی است که عالمی خارج از فکر و ذهن وجود ندارد (عباسی، ۱۳۸۲: ۵۵). رئالیسم روانشناختی، باورهای ذهنی و درونی فرد را می‌کاود و ریشه عوامل عینی را در عمق وجودی شخصیت می‌جوید. مرحله غایی این رئالیسم در ادبیات، به کارگیری شیوه جریان سیال ذهن است. از نویسندگانی که به روانشناسی در حوزه رئالیسم توجه نشان داده‌اند باید از داستایوفسکی، جوزف کنراد، ویلیام فاکنر، هنری جیمز و... یاد کرد، که به مکاشفه درون

شخصیت‌ها پرداخته، ادراک و احساس آنها را نسبت به محیط و دیگر شخصیت‌ها آشکار ساخته‌اند. اینان اغلب از سطح جریان عادی رویدادها فراتر رفته، به شالوده تناقضات روانی و روحی شخصیت‌ها پرداخته‌اند (خاتمی و تقوی، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

در داستان «نازا»، نیز نویسنده تلاش کرده است با بررسی احساسات، کشمکش‌ها و تناقض‌های درونی شخصیت‌ها و نیز بررسی عمق باورهای اعتقادی و اجتماعی آنها، حوادث داستان را به پیش برده و تحلیل کند.

۱-۵- تحلیل کشمکش‌ها و تناقض‌های درونی شخصیت‌ها

بیشترین ظهور رئالیسم روانشناختی در کشمکش‌های درونی قهرمان داستان دیده می‌شود. «جمیله» در جریان حوادث داستان با افکار متناقضی دست و پنجه نرم می‌کند که با جزئیات کامل بیان می‌شود. برخی از این آشفتگی‌ها به دلیل تغییر رفتار اطرافیان و خصوصاً همسرش است. او از اینکه می‌بیند همه، او را به دلیل بچه‌دار نشدن، مقصر می‌دانند به شدت دچار اندوه و تنهایی می‌شود:

«لکنها لم تسیء إلی أحد فی هذا العالم، فلماذا أساء إلیها العالم؟ حبها لعزیز لم تزهه الأيام إلا نادراً فلماذا خدمت نار حب عزیز نحوها؟... بقیة جمیلة مدة تردد بین الشک والعزم. دموعها تهم بالانهمار فتحبسها. وقلبها یکاد ینفجر فی صدرها کقنبلة رشاشة» (نعیمه، ۱۹۸۷: ۷۴).

برخی دیگر از تناقض‌های «جمیله» نیز به دلیل عدم قدرت وی در تحلیل حوادث و جریانات زندگی است. او نمی‌تواند پاسخی برای سؤالات و راه حلی برای سردرگمی‌هایش بیابد و به همین دلیل در درک معنا و حقیقت زندگی به بن‌بست می‌رسد:

«أما جمیلة فکانت کأنها انسحبت من العالم الخارجی إلی داخل نفسها کما تنسحب البزاقة إلی صدفتها. وهناک انفردت نفسها بنفسها لأول مرة فی حیاتها فاعتراها رعب عندما أخذت تحلل ذاتها بذاتها وترفع الستار رویداً رویداً عن أشياء داخلية کانت تشعر بها ولا تعرف معناها. لأول مرة فی حیاتها سألت نفسها ما عسی یعنی کل هذا؟ صباها وشبابها وزواجها... وسیاحتها إلی بیروت والشام وزحلة وزيارة الأديرة والنذور للقدیسین وتقديم الصلوات؟ ما عسی أن یعنی کل هذا؟ أهذه هی الحیاة؟ وإن کانت تلك هی الحیاة فما غایتها منها؟ أن تحمل وتلد عریساً لترضی زوجها وأهل زوجها؟... تصل جمیلة فی أفكارها إلی هذا الحد ثم تعود إلی حیث بدأت. کیفما انقلبت تشعر کأنها ماشیة فی دائرة مسحورة من الأفكار التي تتبعها کأشباح آمال میتة. وکم حاولت أن تغفلت من تلك الدائرة ولم تقدر... أدركت أنها غریبة فی بیت زوجها و بیت أمها وکل بلدتها بل فی العالم کله. وهذه الغربة الروحية کانت تضغط علی وجدانها کل دقیقة وکل ثانية حتی سئمت الحیاة وسئمت العالم» (همان، ۸۱-۸۳).

تناقض در رفتار سایر شخصیت‌ها نیز دیده می‌شود. مثلاً «عزیز» که در سالهای نخستین ازدواج به شدت خوشبخت و پایبند به مذهب، عقیده و اخلاق است، بعد از گذشت چند سال از زندگی، وقتی صاحب فرزندی نمی‌شود تغییر عقیده و رفتار می‌دهد؛ اما دوباره با حامله شدن جمیله، به حالت اول

خود باز می‌گردد؛ عصرها زودتر به خانه برمی‌گردد، مهربان می‌شود، دوباره همسرش را بره کوچولو صدا کرده و محبتش را نثار او می‌کند:

«فعزيز عاد يناديها «قرقورتى» ... ويرجع إلى البيت مساء وفي يديه وجيوبه جميع أنواع المأكولات الطيبة والهدايا الثمينة» (همان: ۸۰).

این تزلزل شخصیتی و رفتاری در مادر «عزیز» نیز دیده می‌شود. او که در آغاز ازدواج «عزیز» و «جمیله» با تمام وجود به عروسی محبت می‌کند، همه کارهایش را طبق خواسته او انجام می‌دهد و نمی‌گذارد دست به سیاه و سفید بزند؛ اما بعد از آنکه می‌فهمد نازاست کاملاً رفتارش تغییر می‌کند و او را سبب بدبختی پسرش می‌داند. حتی برایش آرزوی مرگ کرده و از او به عنوان یک خدمتکار در خانه استفاده می‌کند:

«فذاك الحنو الذى كانت تلاقيه جميلة من حمايتها لم يبق له من أثر. إذا رأتها الآن تكنس و تغسل و تطبخ لا تصيح كالسابق: ويلي! ويلي! ليتك تقبرين حماتك إن شاء الله. الخادمة التى كانت استأجرتها لخدمة جميلة عادت إلى بيتها من زمان. جميلة تشتعل اليوم كثور فى البيت و خارج البيت» (همان: ۷۸).

او با حامله شدن «جمیله» مجدداً به محبت پیشین خود باز می‌گردد:

«الخادمة رجعت إلى بيت الكرباج وأم عزيز عادت تهتف كلما رأت كتنها تمسح الغبار عن كرسى أو تحرك الطبخ في قدر: ويلي! ويلي! تقبري حماتك إن شاء الله» (همان: ۸۰).

۲-۵- تحلیل باورهای دینی

«داستان‌های صناعت‌مند چنان نوشته می‌شوند که می‌توان نشانه‌های اولیه از مضمون داستان را در قسمت‌های آغازین آن یافت و به عبارت دیگر براعت استهلال دارند» (پاینده، ۱۳۹۴: ۳۲۹). از توصیفات ابتدایی این داستان که به ظاهر وصف یک مراسم ازدواج است به روشنی می‌توان برخی انتقادات نویسنده را نسبت به عقاید مردم که گویی بر حسب عادت و نه تفکر و باور عمیق به آنها پایبند هستند دریافت؛ به عنوان مثال پدر روحانی نیز که به ظاهر در دینداری و معنویت غرق شده است، معنا و مفهوم برخی مقدسات همچون ازدواج را نیافته و آن را تنها یک آداب و رسوم ساده می‌پندارد:

«ربما كان ذاك لأن الخورى بولس في كل حياته الطويلة التي قضاها خادما للرب أدرك لأول مرة أهمية كلماته وتورث روحه فرأى الزيجة كسرّ مقدس إلهي لا كقطس كنائسي بسيط» (نعیمه، ۱۹۸۷: ۵۹).

نویسنده با اشاره به حس حسادت پدر روحانی نسبت به داماد نشان می‌دهد که اعتقادات دینی مردم دچار ضعف و سستی است:

«والبعض يتقلون عن لسان الخورى بولس أن هذا الشيخ المحترم اعترف بأنه فى خمسين سنة قضاها فى خدمة الكنيسة لم يشته مرة واحدة أن يبدل حلله الكهنوتية بكل ثروة العالم. لكنه لما أمر العروسين أن يتبادلا قبلة المحبة تمنى فى تلك الدقيقة لو كان فى ثياب العريس» (همان: ۶۱).

ضعف باورهای دینی در رفتار مادر «عزیز» نیز مشاهده می‌شود؛ زیرا برای اینکه پسرش صاحب فرزند شود به هر دری می‌زند و وقتی نتیجه نمی‌گیرد در نهایت به دعا، نذر و رفتن به معابد پناه می‌برد: «بقی باب لم تطرفه أم عزیز و قد تركته وسيلة أخيرة تلجأ إليها إذا ضاقت بها كل الوسائل. ذاك زيارة الأديرة، - عليها السلام- فراحت تنتقل بكنتها من دير إلى دير» (همان: ۷۶-۷۷).

از سوی دیگر در خلال جریانات داستان شاهد تغییر باورهای دینی شخصیت‌ها هستیم که نشان از ضعف باورهای درونی آنها دارد. به عنوان مثال باورهای دینی «عزیز» که در ابتدای داستان به عنوان یک جوان با اخلاق، مؤدب و دیندار معرفی می‌شود در روند داستان به دلیل نازا بودن همسرش تغییر می‌کند. او اهل قمار و شراب می‌شود، زنش را کتک می‌زند و به مقدسات دینی توهین می‌کند:

«عزیز لا یکاد یکلمها علی الإطلاق. حتی و لا ينظر إليها. يقضى أكثر لياليه في السوق و يرجع بين المرة و الأخرى أحمر العينين مع ازرقاق تحتها. تتصاعد من فمه روائح العرق و النبیذ و الجعة... لا يجسر أحد أن ينبت بنت شفة. و إذا حدث و قال أو فعل أحد ما ليس علی خاطره... يبدأ بشتائم الدين و تفسیر كل ما تصل إليه يده... و مرة ضرب زوجته» (همان: ۷۷-۷۸).

«جمیله» نیز وقتی به خواسته‌اش نمی‌رسد نسبت به باورهای دینی دچار شک و بدبینی می‌شود و در نهایت به پوچی رسیده و اقدام به خودکشی می‌کند.

دیدگاه شکاکانه و مایوسانه که از ویژگیهای مهم مکتب نهلیسم است در برخی آثار نویسندگان مهاجر همچون جبران، نعیمه و مخصوصاً ابوماضی دیده می‌شود. یعنی انسان به مرحله‌ای می‌رسد که دچار رفتارهای دوگانه می‌شود. گاه به ارزشها بها می‌دهد و گاه برای دنیا و وجود ارزشی قائل نمی‌شود؛ گاه خدایی دارد و گاه خدا را در درون خود قربانی می‌کند. (مشایخی و دهنوی، ۱۳۹۰: ۲۳۱، ۲۳۷) در این داستان نیز حوادث و رفتار اطرافیان «جمیله» سبب می‌شود که او نسبت به آنچه که درباره جهان و مرگ شنیده است شک کند؛ به همین دلیل لحظاتی پیش از خودکشی در نامه‌اش به «عزیز» می‌نویسد:

«إذا صح ما یقولونه عن الحیاة الآتية فسوف تجدنی بانتظارک علی عتبة العالم الثاني فاتحة ذراعی لاستقبالک» (نعیمه، ۱۹۸۷: ۸۵).

در واقع نعیمه بسیاری از مشکلات و وقایعی را که در داستان اتفاق می‌افتد به ضعف باورهای اعتقادی شخصیت‌ها مربوط می‌داند.

۳-۵- تحلیل باورهای اجتماعی

نعیمه در این داستان به باورهای اجتماعی غلط مردم اشاره می‌کند. مثلاً اینکه زیبایی و ثروت عامل خوشبختی است. بنابراین در توصیف ویژگی‌های «عزیز» و «جمیله» ابتدا به ثروت و زیبایی و سپس به ویژگی‌های اخلاقی و علم و سوادشان اشاره می‌کند:

«لا شك في أن منظر العروسين كان مما زاد المشهد هيبة وجلالاً. فعزیز الكریاج وحید آبیہ وأمه، كان أجمل شاب في كل البلدة وجوارها بل في كل لبنان... جاء أميركا فأفلح في التجارة و جمع من الثروة نحو ۵۰۰۰ دولار في مدة قصيرة... وكم من الشبان الحاضرين حسدوا عزیز الكریاج في أعماق قلوبهم و تمّتوا لو كانوا في ثيابه تلك الليلة... أما جميلة البشناوی فعدا جمالها الساحر كانت تتحلى بصفات قلما اجتمعت بفتاة في كل ذاك الجوار أو سواه. إذا دار عنها الحديث في أي مجلس... فأول ما تتناوله الألسن حسنها الرائع ثم ينتقل المحادثون إلى طباعها و علمها و ثروتها» (نعیمه، ۱۹۸۷: ۶۰-۶۲).

باور اجتماعی غلط دیگری که در این داستان به آن اشاره شده، این است که تنها بچه‌دار شدن و مخصوصاً پسر دار شدن است که سبب تداوم خوشبختی زوجین می‌شود؛ از این رو همه اطرافیان برای جمیله چنین آرزویی می‌کنند: «إن شاء الله نفرح لك بعريس» (همان: ۶۴).

این موضوع در اصرار مادر «عزیز» برای پسر دار شدن فرزندش در جای جای داستان دیده می‌شود، او از پسرش می‌خواهد کاری کند تا نسلشان ادامه یابد: «یا ابني إلى متى الصبر؟ أنظر إلى امرأتك ودبرها... أهكذا ينقطع نسلنا و نحن مكتوفو الأيدي؟» (همان: ۷۲).

و بدتر از آن، آنها عامل بچه‌دار نشدن را تنها به زن نسبت می‌دادند و او را مقصر و مجرم می‌دانستند. از این رو مادر «عزیز» برای «جمیله» آرزوی مرگ می‌کند تا بتواند برای پسرش زن دیگری بگیرد که پسر به دنیا آورد: «لو ماتت لتزوج من بنت حلال سواها تأتيه بولد يعزي آخرتنا و آخرته» (همان: ۷۸).

مادر «جمیله» نیز چنین اعتقادی دارد و بچه‌دار نشدن دخترش را عیبی بزرگ در او می‌داند: «أمها كأم عزیز تنظر إلى عقر ابنتها نظرها إلى قصاص صارم من السماء... إلى عيب كبير لا يمحي بين الناس» (همان: ۷۵-۷۶).

نویسنده همچنین اعتقاد مردم به وقوع معجزه را نوعی عوام‌اندیشی تلقی کرده و در صدد نقد آن است؛ زیرا وقتی «جمیله» سرانجام بعد از ده سال باردار می‌شود همه گمان می‌کنند که باردار شدنش به دلیل دعاها و نذرهای مادر شوهرش بوده و معجزه‌ای رخ داده است:

«من قال إن زمن العجائب قد مرّ فليذهب إلى بلدة «ع»... امرأة بقيت عاقراً عشر سنوات لم ينفعها علم الأطباء و لا ساعدتها عقاقير المغاربة و لا شفتها أديرة كثيرة لكن السيدة- المجد لاسمها- سمعت صلاة أم عزیز الكریاج الحارة» (همان: ۸۰).

اما حقیقت چیز دیگری است که پایان داستان از آن پرده برمی‌دارد. جمیله که برای حفظ زندگی‌اش همه راه‌ها را طی کرده و حتی به دعا و نذر نیز متوسل می‌شود، وقتی به خواسته‌اش نمی‌رسد و محبت‌های اطرافیان و خصوصاً همسرش را از دست می‌دهد و به این نتیجه می‌رسد که فقط بچه‌دار شدن می‌تواند آرامش و خوشبختی را به او، شوهرش و خانواده‌اش برگرداند؛ به یک رابطه غیراخلاقی تن داده و باردار می‌شود؛ اما پس از باردار شدن با اینکه کسی از اصل قضیه مطلع نیست دچار عذاب وجدان می‌شود و در نهایت به پوچی رسیده و خودکشی می‌کند.

«جمیله» در این داستان، نماینده زنان جامعه است که به او به دلیل زن بودنش ظلم شده است. او با اینکه با اعتقادات مادرشوهرش مخالف است؛ اما برای بازگرداندن شادی و خوشبختی از دست رفته‌اش ناچار به خواسته‌های مادرشوهر تن می‌دهد، به دیدار پزشکان مختلف و سپس به معابد و کلیساها می‌رود و حتی داروهای کولی‌ها را مصرف کند:

«وجمیلة فی یدها کآلة خرساء تديرها کیفما شاءت... فالحياة أصبحت عبئاً ثقیلاً علیها لم تکن تجد واسطة للتخلص منه... إذا مشت شعرت كأنها تمشي فوق أشلاء آمالها ... و إن نامت كأنها نائمة علی أنقاض سعادتها المتهمة. ماذا بقى لها في هذه الدنيا ولماذا تعيش؟» (همان: ۷۷-۷۹).

ظلم به زن و او را به عنوان جنس دوم تلقی کردن از دیرباز در فرهنگ عرب ریشه داشته است. زنی که هویت مستقلی نداشته و تنها باید برای جلب رضایت همسر یا دیگران زندگی کند. زنی که با وجود گناهکار نبودن، به دلیل باورهای غلط فرهنگی و اجتماعی، مجرم شناخته می‌شود. در قسمت پایانی داستان در نامه‌ای که «جمیله» لحظاتی پیش از مرگ برای «عزیز» نوشته، آمده است:

«أنسیت أني لم أزل من لحم ودم مثلک وأني لم أفقد شعور النساء؟... أن حبک لي من البداية إلى النهاية لم یکن حباً لشخصي أنا، لم یکن حباً لي کإنسان مستقل بوجودة وکیانه في هذا العالم. أنت أحببتي کأم أولادک في المستقبل. أحببتي کأنثی سترک لک ذرية قبل أن تموت... أنت إلى الآن لا تدرك أن المرأة إنسان لها قيمة محصورة فيها ومستقلة عن أولادها... هل ظننت أني شاذة عن سنة الطبيعة؟ هل حسبت انی و انا إمراة أبغض الأولاد؟ ... شدة رغبتی في إرضائک واسترجاع حبک حملتني علی اقتراف ذنب لو غفرتة أنت لی فلا أغفره أنا لنفسی» (همان: ۸۷-۸۹).

در این داستان، نویسنده برای مقابله با باورهای غلط و رایج در جامعه، پایانی نافرجام و تلخ را به تصویر می‌کشد. خواننده با دیدن عنوان داستان مثل همه کسانی که نازا بودن را بیشتر به زن نسبت می‌دهند گمان می‌کند که واقعاً «جمیله» نازاست و جریاناتی که در طول داستان اتفاق می‌افتد، این گمان را تقویت می‌کند. وقتی «جمیله» حامله می‌شود، خواننده انتظار پایانی خوش را برای داستان می‌کشد. انتظاری که با خودکشی او و خواندن صفحات پایانی داستان که در نامه «جمیله» به «عزیز» خلاصه می‌شود، رنگ دیگری به خود می‌گیرد. این نامه، همه ظلم‌هایی را که در طول داستان بر «جمیله» به دلیل زن بودنش تحمیل شده است مجدداً تداعی می‌کند و خواننده را به اصلاح تفکرهای غلط و قضاوت‌های نابجا که جزئی از واقعیت زندگی شده است، دعوت می‌کند:

«أنا أحمل الآن في احشائي روحاً صغيرة وجسماً صغيراً. هو الجنين الذي أعاد الابتسامة إلى وجهک والنور إلى عينیک. لکنه ليس من لحمک ودمک. ضحيت عزة نفسي وطهارة جسمي لأحصل عليه ارضاء لخطاک... ألا فاعلم یا عزیز أن العاقر أنت لا أنا. وأنا مع ذلك مجرمة في نظرک ونظر العالم. فهل قتلي لنفسی جريمة كذلك؟ أو لم أمت قبل الآن؟... ومن هو قاتلي؟ ألسنت أنت؟ الآن لا مردّ لما فات. إن عزیزا الذي أحبته روحي أولاً راح ولن يرجع. فما غاييتي من الحياة؟» (همان: ۹۰-۹۱).

پایان داستان به این نامه و خودکشی «جمیله» ختم نمی‌شود. بلکه به سؤالی که در ذهن خواننده دربارهٔ عکس‌العمل «عزیز» و سرنوشت او مطرح می‌شود نیز پاسخ می‌دهد. او پس از خودکشی «جمیله» دچار عذاب وجدان و پشیمانی شده، روستای خود را برای همیشه ترک و به امریکا مهاجرت می‌کند و هرگز ازدواج نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

- اعتقادات فلسفی و دینی نعیمه و تأثیرپذیری فراوان او از فلسفه تولستوی و داستایوفسکی در گرایش او به سبک رئالیستی و خصوصاً رئالیسم روانشناختی، در نگارش داستان «نازا» کاملاً مشخص است. خصوصاً که او این داستان را در مهجر و چند سال پس از بازگشت از روسیه نوشت و به همین دلیل تأثیرپذیری او از داستانهای روسی که بر تحلیل احساسات درونی استوار است در این داستان کاملاً آشکار است.

- درونمایهٔ رئالیستی، انتخاب شخصیت‌های واقعی، توجه به عنصر زمان و مکان، زاویهٔ دید دانای کل، تصویرپردازی و توصیف دقیق و جزئی مکانها، حالات و احساسات شخصیت‌ها در داستان، از جمله مؤلفه‌های رئالیستی در داستان نازا به شمار می‌آیند.

- رئالیسم نعیمه در داستان «نازا» از نوع رئالیسم روانشناختی است که ریشهٔ عوامل عینی را در باورهای درونی شخصیت‌ها می‌جوید. ظهور رئالیسم روانشناختی را می‌توان در تحلیل کشمکش‌های قهرمان داستان یافت. نعیمه، تناقض‌های روحی «جمیله» را که برخی از آنها به دلیل تغییر رفتار اطرافیانش و برخی دیگر نیز به دلیل عدم قدرت او در تحلیل حوادث و جریانات زندگی است، با جزئیات کامل بیان می‌کند. این تناقض‌ها سبب می‌شود که او در درک معنا و حقیقت زندگی دچار سردرگمی و شک شده و نسبت به خدا، جهان و همه اعتقادات دینی بدبین شود و در نهایت به پوچی رسیده و دست به خودکشی بزند. این تناقض‌ها در رفتارهای سایر شخصیت‌ها همچون «عزیز» و مادرش نیز دیده می‌شود؛ به طوری که رفتارهای آنها پیش از بارداری «جمیله» و پس از آن کاملاً متغیر است.

- نعیمه علت حوادث و مشکلات موجود در داستان را به باورهای اجتماعی غلطی که در مردم و جامعه نهادینه شده و نیز ضعف باورهای دینی آنها مربوط دانسته است. باورهایی مانند اعتقاد به وقوع معجزه، اینکه زیبایی، ثروت و پسردار شدن، عامل خوشبختی و سبب تداوم آن است، و یا اینکه زن به عنوان جنس دوم تلقی می‌شود و علت نازایی زن است و نه مرد و... او با فرجام تلخ و دور از انتظار داستان، در صدد اصلاح این باورها بوده است.

پی نوشت

۱- گئی دو مویاسان (Guy du Maupassant)، (۱۸۹۳-۱۸۵۰م): داستان‌نویس معروف فرانسوی در قرن ۱۹ است. شهرتش به خصوص در نگارش داستان‌های کوتاه اوست و داستان «تپلی» وی از مهمترین آنها به شمار می‌آید. او خود اذعان داشته است که از طریق داستان کوتاه توانسته است جایگاهی در ادبیات فرانسه در سطح ملی داشته باشد. (ساجدی، ۱۳۸۲: ۴۸-۵۰)

فهرست منابع

منابع عربی

- ابراهیم، السید علی (۱۹۷۴)، مع اعلام الشعر و الادب، ط ۱. بیروت، دارمنشورات احمد
- خفاجی، محمد عبد المنعم (۱۹۷۳). قصة الأدب المهجري. ط ۲. بیروت. دار الكتاب اللبناني
- السید، شفیع (۱۹۹۴)، میخائیل نعیمه منهجه فی النقد و اتجاهه فی الادب، ط ۲. قاهرة، دارالفکر العربی
- الفاخوری، حنا (۱۹۸۶)، الجامع فی تاریخ الأدب العربی، ط ۱. بیروت، دارالجلیل
- نعیمه، میخائیل (۱۹۸۹)، احادیث مع الصحافه، ط ۲. بیروت، مؤسسه نوفل
- نعیمه، میخائیل (۱۹۸۵)، دروب، ط ۸. بیروت، مؤسسه نوفل
- نعیمه، میخائیل (۱۹۸۳)، فی الغربال الجدید، ط ۳. بیروت، مؤسسه نوفل
- نعیمه، میخائیل (۱۹۸۷)، کان ما کان. ط ۱۴، بیروت، مؤسسه نوفل
- نعیمه، میخائیل (۱۹۸۷)، المجموعه الكامله، ج ۳. ط ۳. بیروت، دارالعلم للملایین

منابع فارسی

- پاینده، حسین (۱۳۹۴)، گشودن رمان، چاپ سوم، تهران، انتشارات مروارید
- خاتمی، احمد و تقوی، علی (۱۳۸۵). «مبانی و ساختار رئالیسم در ادبیات داستانی». پژوهش زبان و ادبیات فارسی. ش ۶. ۹۹-۱۱۱
- رضایی، احمد و رستمی، الهه (۱۳۹۱). «بررسی و مقایسه رئالیسم در عناصر داستانی دوستی خاله خرسه جمالزاده و زارصفر رسول پرویزی». مطالعات داستانی. ش ۲. ۱۸-۳۳
- ساجدی، طهمورث (۱۳۸۲). «گئی دو مویاسان در ایران». پژوهش زبان‌های خارجی. ش ۱۵. ۴۸-۵۰
- سید حسینی، رضا (۱۳۸۷)، مکتبهای ادبی. چ ۱۵. تهران. انتشارات نگاه.
- عباسی، ولی‌الله (۱۳۸۲). «رئالیسم هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی علامه طباطبایی». مجله ذهن. ش ۱۴. ۵۳-۷۶

-لاج، دیوید و دیگران(۱۳۸۹). نظریه‌های رمان از رئالیسم تا پسامدرنیسم. ترجمه حسین پاینده. تهران. نیلوفر

-مشایخی، حمیدرضا و دهنوی، محمود(۱۳۹۰). «جلوه‌های نهلیسم در اشعار ایلیا ابو ماضی». فصلنامه لسان مبین. ش.۴. ۲۲۹-۲۵۳

-نصیری، روح اله و مصطفوی روضاتی، سید محمد جلیل (۱۳۹۵). «رئالیسم جادویی در برخی از داستانهای کوتاه نجیب محفوظ». فصلنامه لسان مبین. ش.۲۶. ۱۴۷-۱۷۱

الواقعية النفسية في قصة «العاقرة» القصيرة لميخائيل نعيمة

زهراء مهدوي مهر، طالبة الدكتوراه في اللغة العربية وآدابها، جامعة خوارزمي، طهران
هومن ناظميان، أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة خوارزمي، طهران

الملخص

الواقعية النفسية التي ترتبط ارتباطاً وثيقاً بعلم النفس والفلسفة، تركّز على الدوافع والأفكار الداخلية للشخصيات بغية تحليل أفعالهم بناءً على اختيار قضية اجتماعية أو سياسية أو أسرية؛ إذ ظهرت هذه الواقعية في الآداب الغربية أولاً ثم انتقلت إلى الآداب الأخرى ومنها العربية. وميخائيل نعيمة هو من الكتّاب المعاصرين المشهورين في الأدب العربي والذي عاش سنوات عديدة من حياته في البلدان الغربية ودرس فيها مهتماً بالعناصر الواقعية وعرض المشاكل الاجتماعية والدينية والثقافية في آثاره. وتعدّ قصة «العاقرة» من أحسن قصصه القصيرة، إذ يعتقد الناقدون أن هذه القصة أفضل من قصصه الأخرى من حيث اهتمام الكاتب بمراعاة الأصول الفنية الصحيحة للقصة فيها. فتعتمد هذه المقالة على المنهج الوصفي-التحليلي حيث تتطرق إلى دراسة المكونات الواقعية لهذه القصة. ومن أهمها: اختيار موضوع واقعي، والراوي العليم، والشخصيات الواقعية، والانتباه إلى الزمان والمكان، والتصوير والوصف التفصيلي لمشاعر الشخصيات وحالاتهم الداخلية. ونتائج البحث تبين أن الواقعية الموجودة في هذه القصة هي الواقعية النفسية. لأن نعيمة حاول تحليل أسباب أحداث القصة من خلال دراسة مشاعر الشخصيات وصراعاتهم الداخلية وكذلك دراسة معتقداتهم الدينية والاجتماعية.

كلمات مفتاحية: ميخائيل نعيمة، القصة القصيرة، قصة «العاقرة»، الواقعية، الواقعية النفسية.